

نشست انسان متعالی و شاگرد پروری در اسلام

جلسه دوم

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

هیئت علمی دانشگاه شاهد، مشهد

۱۴۰۲/۱۲/۲۰ هجری شمسی

۱۴۴۵/۰۸/۲۹ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَبِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرُ مُوَفِّقٍ وَمُعِينٍ»

مقدمه

با مقوله شاگردپروری خدمت عزیزان بودیم. مقدمتاً عرض کنم که بنده به اعتبار اینکه اساتید را در محضرشان هستیم، این را از سر تواضع عرض نمی‌کنم. جداً عرض می‌کنم که درس پس می‌دهم محضر روحانیت معظم که در این جلسه هستند و اساتید بنده هستند. ما آنچه که در این مقوله ساعاتی مطالعاتی داشتیم، خدمت عزیزان ارائه می‌کنیم. شنیدم عزیزی از اساتید در موضوع شاگردپروری از دیدگاه امام خمینی (رحمة الله علیه) مقاله‌ای دارند. تقاضای من این است که ما بخشی از وقت را بعداً خدمت ایشان در اختیار می‌گذاریم. ایشان خلاصه‌ای از مقاله‌شان را بفرمایند. چون در آستانه پیروزی انقلاب هستیم و یاد و نام مرحوم امام در دل‌ها زنده است. چه بهتر که در این زمینه استفاده‌ای هم از مبانی مرحوم امام داشته باشیم. من آخرین مقدمه را خدمت عزیزان عرض کنم و وارد بحث بشویم.

تقسیم‌بندی دانش از دیدگاه غزالی

در کتاب احیاء علوم الدین که کتاب اخلاقی جناب غزالی است. یک تقسیمی داریم در ارتباط با دانش، دانش را به دو بخش دینی و غیردینی ایشان تقسیم می‌کند. دانش‌های دنیایی و دانش‌های دینی. مستحضرید ما در علم اخلاق مختصراتی، متوسطاتی داریم و مطولاتی. در مختصرات بهترین کتاب از دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی (رحمة الله علیه)، طهارة الأعراق جناب ابن مسکویه هست. در متوسطات کتاب مرحوم ملا مهدی نراقی (رحمة الله علیه) تحت عنوان جامع السعادات که مرحوم امام بر این کتاب حواشی مفصلی داشتند که متأسفانه در حمله ساواک از دست رفته و در مطولات، مفصل‌ترین کتاب در علم اخلاق احیاء العلوم جناب غزالی است. چون احیاء العلوم بر اساس نگرش سنی نوشته شده، مرحوم ملا محسن فیض کاشانی (رحمة الله علیه) آمدند این کتاب را بازنگاری کردند بر اساس نگرش شیعی، اسمش شده المحجة البيضاء یا اسم دیگرش تهذیب الإحياء یا إحياء الإحياء این کتاب محجة البيضاء چهل کتاب در یک کتاب است و ما این‌طور کتاب کم داریم. چهل کتاب در یک کتاب. بحمد الله و له المنّة توسط بنیاد پژوهش‌های آستان قدس کتاب المحجة البيضاء ترجمه شده، مترجم هم مترجم قوی است، تحت عنوان راه روشن. جناب غزالی در احیاء علوم را به دو بخش تقسیم می‌کند: علوم دینی و غیردینی. مثلاً علومى مثل پزشکی را غیردینی می‌داند. علومى مثل فقه را دینی می‌داند. خب این یک نگاه است مورد توجه و تبعیت هم قرار گرفت.

دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی درباره علم

یک نگاه دیگری در مسئله هست که من این نگاه را می‌خواهم یک مقداری در این مقدمه مورد توجه قرار بدهم و آن نگاه حضرت آیت‌الله جوادی آملی (حفظه‌الله) است. نگاه امثال مرحوم علامه طباطبایی (رحمة‌الله‌علیه) است. ببینید ما هر علمی را که رقم می‌زنیم. اگر علم باشد و نه مصداق جهل که در مقدمات قبل عرض کردم، این علم به یک معنا دینی است و به یک معنا خدامحور است. سر قضیه چیست؟

سر قضیه آن است که هستی را سه چیز تشکیل داده است. چهارمی هم ندارد. هستی تشکیل شده از ذات الهی، از اسماء و صفات الهی و از فعل خدا، کار خدا. خب هر داده علمی در ارتباط با یکی از این سه بحث می‌کند. بحث یا در ارتباط با ذات پروردگار است، یا در ارتباط با اسماء و صفات پروردگار است، یا در ارتباط با کار خدا است.

ما سوای بر پروردگار فعل الله است. به دیگر سخن، ما در قرآن کریم دو مقوله بیشتر نداریم فقط. خدای متعال در قرآن کریم یا دارد در مورد خودش حرف می‌زند یا دارد در مورد کار خودش حرف می‌زند. از کار خودش تعبیر می‌کند به آیت، ما سوی الله از نظر قرآن آیت‌الله‌اند، نشانه خدایند و جز شأن نشانه بودن هیچ شأن دیگری هم ندارند و ما در عالم ماده مثال برای این نداریم، یعنی یک مورد نداریم یک چیزی در عالم ماده آیت باشد فقط، ذاتش آیت باشد، هویتش آیت باشد، غیر آیه بودن، جلوه بودن، نمود بودن، چیز دیگری نباشد، نداریم.

خاطره‌ای از شهید مطهری (رحمة‌الله‌علیه)

بالاترین مثالی که برایش وجود دارد، مثالی است که ولی نعمت ما علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) زدند که تعبیر کردند از آن به صورت مرآیه. شما در مقابل آینه که می‌ایستید. جرم آینه را می‌گذارید کنار، جیوه پشتش را بگذارید کنار، شیشه‌اش را بگذارید کنار، قاب دورش را بگذارید کنار، این صورتی که در آینه دیده می‌شود، این شما هستید یا نیستید؟ هم هستید و هم نیستید.

از دیدگاه خدای متعال، از دیدگاه دین، ما سوی خدا آیت‌اللهی است. شما پزشکی، ریاضی، فیزیک، نانو، فقه، حقوق، تفسیر هر چه بحث کنی، یا در مورد ذات پروردگار حرفی می‌زنی، یا در مورد اسماء و صفات خدا یا راجع به فعل خدا، کار خدا. حالا اگر بعداً علم سکولار تعریف شد، خیانت به علم و دانش است. دانش در ظرف کار الهی معنا پیدا می‌کند هم در مبدأ فاعلی، در قوس نزول هم در مختم و در غایت در قوس صعود و اگر این گونه دیده نشود، واقعی دیده نشده.

خاطره‌ای به ذهنم رسید، خاطره را عرض بکنم که به درد بحث شاگردپروری هم می‌خورد. مرحوم شهید مطهری (رحمة‌الله‌علیه) یک جایی نوشته‌اند: من برای جامعه مهندسان سخنرانی می‌کردم. یکی از کارهایی که قبل انقلاب انجام می‌شد و بعد انقلاب انجام نشد و ما داریم ضرر می‌کنیم.

ما قبل از انقلاب سخنرانی‌های تخصصی داشتیم. مرحوم شهید مطهری (رحمة‌الله‌علیه) سخنرانی‌اش هم برای جامعه مهندسان، اصلاً آدم کم‌سواد درس نبود. منبر، سخنرانی باید دو گونه باشد. گاهی باید جامعه مخاطب من جامعه فرهیختگانی باشد، یک‌دست باشد، من بتوانم حرفم را بزنم. الان متأسفانه این‌طور نیست. مخاطب ما عام است. بچه هفت‌ساله هست، پیرمرد هشتادساله هست، زن هست، کم‌سواد هست، باسواد هست. خب من نمی‌دانم چه کار باید بکنم با این جامعه هدف؟

حالا در یکی از این جلسات جامعه مهندسان که مرحوم شهید مطهری (رحمة‌الله‌علیه) سخن می‌گفتند راجع به توحید. ایشان نوشته‌اند این مطلب را: بعد از جلسه یک مهندس جوانی آمد جلو گفت آقای مطهری من یک سؤال از خدمتتان دارم. گفتم بفرمایید.

ایشان گفتند آقای مطهری این خدایی که شما از او دم می‌زنید و در این جلسه راجع به آن صحبت می‌کردید، کجاست؟

مرحوم آقای مطهری (رحمة‌الله‌علیه) فرمودند که من به این گفتم گوش می‌کنی؟

گفت آری سرتاپا گوشم. فرمودند ببین خدای متعال یک ذاتی دارند، وجود مطلق.

نامتناهی، بی حد، آن‌قدر گسترده است که به ما گفتند در مورد او فکر نکنید. دیوانه می‌شوید. هلاک می‌شوید.

«لَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ فَتَهْلِكُوا».

در آن وادی خواستی ورود کنی، به هم می‌ریزی. این ذات الهی است.

عنقا شکار کس نشود دام باز گیر
کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست
کآنجا همیشه باد بدست است دام را
آنقدر هست که بانگ جرسی می‌آید
خیلی از او خبر نداریم!

مباحث مرتبط با اسماء و صفات الهی

این خدای متعال اسماء و صفاتی دارند مثل ذاتش نامتناهی، علم بی‌نهایت، قدرت بی‌نهایت، حیات بی‌نهایت، فیاضیت بی‌نهایت، جود بی‌نهایت. این هم نامتناهی است. حالا این خدای دارای ذاتی نامتناهی با اسماء و صفاتی نامتناهی یک کاری هم کرده است، این کاری که کرده به آن می‌گوییم عوالم. حالا این عوالم هم درجه‌بندی است.

مراتب عوالم هستی

اولین عالم، عالم عقل است. دومین عالم، عالم مثال است. سومین عالم، عالم ماده است. این عالم ماده را با تمام کهکشان‌هایش بیندازیم در عالم برزخ و عالم مثال، روایات ما می‌گوید که حلقه فی فلات، مثل اینکه من این انگشتر را بیندازم در فلات تبت. آن عالم مثال و برزخ را با همه گستردگی‌اش که عالم دنیا در آن گم است، من بیندازم در عالم عقل، عالم قیامت، کحلقه فی فلات. مثل اینکه من این انگشتر را انداخته‌ام در فلات تبت، مثل یک قطره در اقیانوس آرام.

عظمت خلقت الهی و جایگاه عالم ماده

این کار خدا است. دقت کنید خدا ذاتی دارد نامتناهی، اسماء و صفاتی نامتناهی، یک کاری دارد که این کار هم آنقدر گسترده است که این عالم ماده ما با همه زر و زیورش:

«وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ۝۲»

این دیگر پایین‌ترین و کوچک‌ترین و تنگ‌ترین و ظلمانی‌ترین عالم است.

پرسش درباره مکان خدا و پاسخ شهید مطهری (رحمه الله علیه)

خب آقای مطهری (رحمه الله علیه) فرمودند حالا سؤال را تکرار کن. چه گفتی؟
گفتی خدا کجای این عالم است؟

این سؤال جواب ندارد. اگر برعکسش کنی من جوابت را می‌دهم. ایشان نوشته‌اند این جواب پرسید یعنی چه برعکسش کنم؟

آقای مطهری (رحمه الله علیه) فرمودند یعنی نگویی خدا کجای عالم است. بگویی عالم کجای خداست؟
این جواب دارد. فکری کرد گفت خب عالم کجای خداست؟

گفتم عالم در مرتبه یک فعل پروردگار است. در مرتبه یک کار پروردگار است. ذات خدا نامتناهی، اسماء و صفات نامتناهی، عالم در مرتبه یک فعل خداست.

تغییر هندسه معرفتی و شاگردپروری

آقای مطهری (رحمه الله علیه) نوشتند مهندس فهمی بود، دو سه دقیقه تأمل کرد به من گفت: "آقای مطهری شما فهمیدید در این پنج دقیقه با من چه کردید؟" گفتم چه کردم؟

این دانشجو مهندس جوان رو کرد به آقای مطهری، خود آقای مطهری نوشته‌اند، به من ایشان گفت: "در این پنج دقیقه شما هندسه معرفتی من را زیرورو کردید. من تا به الان یک میکروسکوپ برداشته بودم، یک ذره‌بین برداشته بودم، دنبال خدا می‌گشتم در جنگل‌های آمازون یا آن گوشه کره مریخ یا آن طرف سیاره پلوتون، زیرورو شد هندسه معرفتی من." این را می‌گویند شاگردپروری.

دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی درباره علم دینی

خب حضرت آیت‌الله جوادی آملی می‌فرمایند شما علمی ندارید که الهی و دینی نباشد. اصلاً علم سکولار ندارید. شما هر چه هر کجا هر چه بحث کنید یا در مورد ذات الهی است، یا در مورد صفات الهی است، یا در مورد فعل الهی است و لذا استاد هم نباید سکولار تدریس کند.

شاگردپروری و درک عظمت علم

شاگرد وقتی به او می‌گوییم سلسله عصبی که در من انسان وجود دارد اگر سر هم ضمیمه شود شش دور، دور کره زمین می‌چرخد این سلسله عصبی را اگر سر هم بکنیم، این طرفش کره زمین است. آن طرفش کره خاک است. از ته دل باید بگویید سبحان‌الله. از عمق جان باید بگویید سبحان‌الله و اگر کلاس این سبحان‌الله در آن نیست، یعنی شاگردپرور نیست. یعنی ما آمدیم محصول را از صاحب محصول بریدیم، کار را از کننده بریدیم، فعل را از فاعل بریدیم، داریم ناقص می‌بینیم.

هندسه معرفت دینی و ارتباط علم با احکام شرعی

لذا حضرت آقای جوادی کتابی دارند. این کتاب را تهیه کنید بخوانید اگر نخواندید. عنوانش هست هندسه معرفت دینی، هندسه معرفت دینی. ایشان در این کتاب یک نظریه جدیدی دارند، می‌گویند: کی گفته علم فقه علم دینی است؟ علم تفسیر علم دینی است؟ پزشکی هم علم دینی است، عمران هم علم دینی است، فیزیک هم علم دینی است، شیمی هم علم دینی است. چون مفهوم علم دینی باید درست تفسیر شود. ایشان معتقد است اگر متخصصان گفتند آقا اینجا اگر سد بزنید، آب نمی‌ماند فرونشست دارد و شما سد زدید، کار حرام شرعی کردید. حرام دارید مرتکب می‌شوید. فعل شما مصداق یک حکم تکلیفی است و آن حکم هم حرمت است.

روایت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) درباره علم

پس دیدگاهی که در این ضمیمه باید در نظر گرفته شود، همان دیدگاهی است که الان عرض کردم و لذا روایت مشهور که پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود:

«إِنَّ وَالْعِلْمَ ثَلَاثَةٌ.»
علم سه تا است:

۱. «آيَةُ مُحْكَمَةٍ»

۲. «وَفَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ»

۳. «وَسُنَّةٌ قَائِمَةٌ».

ایشان این روایت را هم که دیگران به نحو دیگری تفسیر می‌کردند، به گونه دیگری تفسیر می‌کند.

شروع بحث درباره هویت شاگردپروری

از مقدمات بگذرم. مقداری هم طولانی شد. به اصل بحث بپردازید. روز جمعه است، مجلس را با طراوت کنید با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم).

تعریف و اهمیت شاگردپروری

خب اولین بحثی که ما باید مطرح کنیم، بحث هویت و ماهیت شاگردپروری است. سخت هم هست این بحث را انسان بتواند اطرافش را جمع‌وجور کند، آخر بحث این هویت خودش را بهتر نشان می‌دهد. عمده‌تاً مسائلی که هویت ترکیبی دارند، فهم و تفهیمش کار آسانی نیست. می‌شود همان فیل جناب مولانا که شبانگاه فیل

رفت داخل طویله و چراغی هم نبود، شمع هم نبود. رفتند افراد گزارش بیاورند که این چه بود وارد طویله شد. زیبا مولوی گفته است. می‌گوید یکی دست زد، آمد به پشتش گفت تخت‌روان بود. یکی دست زد به گوشش، آمد گفت بادبزنی بود. یکی دست زد به دمش گفت مار بود. صبح دیدند نه بادبزنی بود، نه تخت‌روان بود، نه مار بود، فیل بود. ادامه همین است که می‌گوید:

زین سبب غیری بر او بگزیده‌ای

تو به تاریکی علی را دیده‌ای

علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) را یک بخشش را دیدی، همه‌اش را رصد نکردی، لذا علی شناس نیستی.

بررسی هویت و ماهیت شاگردپروری

اگر بخواهیم بحث شاگردپروری را از نظر هویت و ماهیت بررسی کنیم، از زوایای مختلف بررسی می‌کنیم. خیلی هم قصد نقد نداریم. بیشتر می‌خواهیم مثل یک نورافکن بیندازیم به زوایای این بحث، یک مقداری برایمان بحث روشن‌تر شود.

تولید استاد؛ "منِ دیگر"

یک: بعضی گفته‌اند شاگردپروری در حقیقت یعنی تولید استاد؛ یک منِ دیگر را. جناب آقای عابدینی بر این تأکید دارند. ایشان می‌گویند همه ما با حب ذات زندگی می‌کنیم. چرا مشکل‌ترین درجه در سیروس‌سلوک رسیدن به مقام فنا است؟

چون در بحث فنا، انسان می‌خواهد از خود بگذرد. ما در فلسفه می‌گوییم هیچ متحرکی، خود محرک خود نیست. محال است. من سالک می‌خواهم خودم از خودم بگذرم، نمی‌شود؛ لذا راهش هم به تعبیر مرحوم آقای قاضی (رحمة‌الله‌علیه) طریقه احراق است. باید از آن طرف یک تجلی ذاتی بیاید، ببرد؛

خرمن سوختگان را همه گو باد ببر

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر

روی بنما و تجلی ذاتی آن‌سویی است، این‌سویی نیست. برای همین است که من از خودم می‌خواهم بگذرم. حب ذات در انسان هست، انتهای سیروس‌سلوک آدم می‌بیند از اول نماز شب‌ها، قرآن خواندن‌ها، روزه‌های مستحبی، حرم‌ها، همه‌اش مال خودم بوده. خودم را داشتم بزرگ می‌کردم و نباید چنین باشد. محبوب باید بزرگ شود و بزرگ هست.

خب ایشان می‌گویند استاد وقتی بفهمد با شاگردپروری دارد منِ دیگری از خود تولید می‌کند، به وجد می‌آید و این کار برای او به راحتی رقم می‌خورد.

شاگردپروری و تولید "منِ دیگر"

نویسنده موفق در مباحث تربیت خانواده، آقای عباسی ولدی کتاب نوشت "منِ دیگر ما". کودک را تعبیر کرده بود به چه؟

"منِ دیگر ما". پدر و مادر یک منِ دیگر دارند که این فرزند است. شاگرد منِ دیگر من است و این حقیقت شاگردپروری است. اگر من توانستم مثل خودی تولید کنم که او بدرخشد، بخروشد، بجوشد و او همین مسیر را ادامه بدهد، این یعنی شاگردپروری. اگر الان بگوییم شهید شهریاری زنده است، درست گفتیم. اگر گفتیم شهید فخری‌زاده زنده است، درست گفتیم. چون این‌ها تولید منِ دیگر من کردند، شاگردپروری کردند.

شاگردپروری در روایات

این تعبیر از شاگردپروری در روایات ما هم آمده. عنوان این است:

«الْعَالِي حَيٌّ وَإِنْ كَانَ مَيِّتًا».

عالم گرچه بمیرد، زنده است.

روایات متعددی دارد که این روایات اینجا آمده، یکی‌اش را من اگر قرائت کنم: امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند:

«هَلَاكَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ، وَالْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ.»

بانکدارها، دلاردارها، طلادارها می‌میرند و می‌میرند، دانشمندان اند که تا هست، هستند. چرا؟
«أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ.»

مانند ملاصدرا، سال ۱۰۵۰ فوت کرده است، چهارصد سال است زیر خاک است.

«وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ» هست، مثلش هست. تولدی دیگر داشته، من دیگر داشته است.

فرمود: «الْعَالِمُ حَيٌّ وَإِنْ كَانَ مَيِّتًا»، انسان عالم، حی است و گرچه مرده باشد.

«وَالْجَاهِلُ مَيِّتٌ وَإِنْ كَانَ حَيًّا»، آدم جاهل، مرده است، گرچه به ظاهر زنده باشد. از این گونه تعبیر در روایات زیاد داریم.

پس این در روایات ما. این نکته اول.

شاگرد، من دیگر بخش انسانی

نکته دوم: شاگرد نه تنها من دیگر من است، من دیگر بخش انسانی من است. من دیگر بخش انسانی من است. من اگر یک فرزندی دارم بی سواد و او جزء اراذل و اوباش، با اینکه خودم از علما هستم که «يَخْرُجُ الْمَيِّتُ مِنَ الْحَيِّ»، او من دیگر انسانی من نیست. فرزند جسمانی من است نه فرزند روحانی من. اما شاگرد پرور اگر باشم، آنی که می‌ماند من دیگر بخش انسانی من است نه بخش حیوانی یا گیاهی من. این هم نکته دوم.

وقف و جاودانگی در شاگردپروری

نکته سوم: یکی از بهترین ماندگاری‌ها، بحث وقف است دیگر. الحمدلله عزیزانی که فقه و حقوق کار کردند در جلسه هستند. وقف را چگونه تعریف می‌کردیم؟

«تَحْبِيسُ الْأَصْلِ وَتَسْبِيلُ الْمَنْفَعَةِ»، اصل نگهداری می‌شود، منفعت در اختیار قرار می‌گیرد. یک خانه‌ای را، یک زمینی را وقف می‌کنی سالیان سال. خدا رحمت کند مرحومه گوهرشاد را. این بنای با عظمت را خانم گوهرشاد بنیاد نهاد، چند صد سال است. چقدر آنجا نماز خوانده شد، چقدر اعتکاف. خب، این وقف است. بالاترین نوع وقف این است که انسان خودش را وقف کند، خودش تکرار شود و این با شاگردپروری تحقق پیدا می‌کند.

لذا است در روایات ما از تعلیم تعبیر به صدقه شده آن هم صدقه ماندگار. «إِنَّ أَفْضَلَ الصَّدَقَةِ التَّعْلِيمُ»^۷، بالاترین صدقه تعلیم است. پس در حقیقت این تکرار من می‌تواند در ضمن وقف هم تنظیر بشود و مورد توجه قرار بگیرد.

ادامه مسیر علوم و شاگردپروری

نکته چهارم: نه تنها با شاگردپروری من می‌مانم و بخش انسانی من می‌ماند و این بالاترین نوع وقف است. بلکه من نه تنها می‌مانم، نو می‌شوم. الان فیزیک نیوتونی ادامه فیزیک ارسطویی است. الان فلسفه اسلامی ادامه فلسفه یونانی است. الان حکمت صدرایی ادامه حکمت سینوی است. ابن سینا مانده در حکمت صدرایی و نو شده است، ارسطو مانده در فیزیک نیوتونی و نو شده است. یعنی نه تنها می‌مانم، می‌درخشم.

لذا اگر آمدند در اروپا در یک مقطعی قانون ابن سینا را سوزاندند، کار بدی کردند. اگر کسی پیدا شد هندبوک پزشکی غربی را سوزاند، کار بدی کرده است. ما روی شانه‌های گذشتگان ایستاده‌ایم. معنا ندارد من از نردبان بروم بالا، رسیدم به پشت بام بگویم مرگ بر نردبان، می‌خندند به عقل من. ما اینجا که ایستادیم روی شانه‌های گذشتگان ایستادیم. ارسطو در ما زنده شده، فارابی در ما زنده شده است. ابن سینا در ما زنده شده است. پس در حقیقت نه تنها من با شاگردپروری تکرار می‌شوم بخش انسانی من تکرار می‌شود. نو می‌شوم. این نگاه اول در ارتباط با هویت شاگردپروری.

شاگردپروری؛ کاری انبیایی

عرض کردم داریم نورافکن می‌اندازیم به این بحث، به بحث شاگردپروری که بتوانیم هویت این بحث را به

دست بیاوریم.

نگاه دوم: شاگردپروری کاری انبیایی است، طبیعتاً باید اهداف انبیایی را دنبال کند. هدف اصلی انبیا در یک جمله در نهج البلاغه آمده است که امیرمؤمنان (سلام الله علیه) فرمود:

«لِيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَاتِنَ الْعُقُولِ ۸»

همه ما در درون خود گنج داریم، گنجی به نام عقل. طبع آمده، طبیعت آمده روی این عقل را پوشانده. کار انبیاء این است، این گرد و خاکها را بگذارند کنار. آن عقل آدمی بالا بیاید و قدرت خدا. بالاترین رشد عقل هم برای زمانه امام زمان (علیه السلام) است. چه بود آن روایت؟
فرمود: علم بیست و هفت حرف است، تا زمان حضرت دو حرفش آشکار شده است، بیست و پنج حرفش مانده برای دوره حضرت. چه می‌خواهد اتفاق بیفتد در دوره ظهور؟
ما نمی‌دانیم.

شاگردپروری و آینده جهان از دیدگاه شیعه

این نکته را من از شهید مطهری (رحمة الله علیه) دارم. مستحضرید یک بحثی که بحث زنده‌ای است. یک چیزی هم ما در موردش نوشتیم، آینده جهان از دیدگاه شیعیان. همه نحله‌ها و مکتب‌ها راجع به آینده جهان نگاه دارند؛ مسیحی‌ها دارند، یهودی‌ها دارند، بودیست‌ها دارند، همه دارند، شیعه هم دارد. ما آینده جهان را سه مقطعی می‌بینیم: ظهور، رجعت، قیامت. آینده جهان به ظهور گره می‌خورد که ما در مراحل پیشاظهار هستیم و بعد هم به بحث رجعت و بعد قیامت.

در بحث رجعت، من یک نکته را از شهید مطهری (رحمة الله علیه) دارم، خیلی زیبا. آقای مطهری (رحمة الله علیه) فرمودند از روایات به دست می‌آید که دوران رجعت چند میلیون سال طول می‌کشد. متن روایت است که فقط امیرالمؤمنین (علیه السلام) هفتصد سال حکومت می‌کند. چرا؟

چون خدای متعال این عالم و آدم را بیهوده نیافریده است. فرمود: منت نهادیم تا مستضعفین حاکم شوند. این حکومت یک سال و دو سال و پنج سال و ده سال نیست. فقط علی بن ابی طالب روحی له الفداء وقتی برمی‌گردد هفتصد سال حکومت می‌کند.

علم در حقیقت در آن زمان خودش را نشان می‌دهد. ما الان گمان می‌کنیم، حالا فوکویاما گفت، دیگران گفتند که حالا در پایان تاریخ هستیم و دیگر بشر به هر جا می‌خواسته برسد، رسیده است. هرگز چنین نیست، حداقل اعتقاد ما این نیست.

شاگردپروری؛ کاری انبیایی و بازخوانی روش پیامبر (علیه السلام)

خب، شاگردپروری را اگر بخواهیم درست تفسیر کنیم، می‌شود کار انبیایی. تا شد کار انبیایی، با همان دید باید به آن نگاه شود. حضرت آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) آمدند مشهد، اساتید دانشگاه فردوسی ایشان را دعوت کردند. ایشان تماس گرفتند، یعنی پاسدارشان تماس گرفت به من و فرمود که آقا فرمودند تو هم بیا. چشم؛ ما هم رفتیم.

یک سخنرانی ماندگاری استاد کردند. یک خاطره‌ای در آن سخنرانی گفتند که برای من خیلی جالب بود. فرمودند یک استاد دانشگاهی آمده بود پیش من گله می‌کرد. می‌گفت:

”آقای جوادی رفتم سر کوچه‌مان، یک مکانیکی است، کنارش یک صافکاری است. از هر دوشان پرسیدم حقوق ماهیانه‌شان چقدر است؟

دیدم درآمد ماهیانه این آقای صافکار و این آقای مکانیک سه برابر من استاد دانشگاه است و ایشان ناراحت بود.” این استاد دانشگاه ناراحت بود. آقای جوادی فرمودند من به او گفتم که عزیز دل تو چرا کاری را که پیغمبر کرد، نمی‌کنی؟ گفت چه کار کنم؟

فرمودند خب پیغمبر چه را با چه قیاس کرده است؟

تو هم همان را با همان قیاس کن، چرا از پیش خود در می‌آوری؟

ایشان پرسید پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چه را با چه قیاس کرده است؟

آقای جوادی فرمودند من به او گفتم: پیغمبر محصول کار تو را ببین با چه سنجیده است؟

فرمودند، همه‌تان روایت را حفظ هستید. فرمودند: **مَدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ**^۹ این طرف محصول کار تو را گذاشته، این طرف خون شهید سلیمانی. این طرف محصول کار تو را گذاشته، این طرف محصول کار شهید رضی و گفته محصول کار تو بالاتر است.

مَدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ

تو چرا کارت را با مکانیک و صافکار مقایسه می‌کنی؟

مفضل و مفضل منه باید با هم نسبت داشته باشند. بخواند با هم. این فکر یک حکیم است. فرمود: «مدادالعلماء افضل من دماء الشهداء»، چون کار، کار انبیایی است.

اگر مرحوم امام فرمودند معلمی شغل انبیا است پس ما شاگردپروری را باید با این دیدگاه ببینیم. باید بیایم بازخوانی کنیم روش شاگردپروری انبیایی را. یک نمونه‌اش را عرض بکنم. حالا بعداً به آن می‌رسیم. وقتی بین شاگردی و شاگردپروری داریم مقایسه می‌کنیم، می‌رسیم. یک نمونه‌اش را عرض بکنم.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و شاگردپروری عملی

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود می‌دانید پیغمبر (علیه‌السلام) چگونه شاگردپروری می‌کرد؟ باز حفظ هستید این جمله را. فرمود:

«طَبِيبٌ دَوَّارٌ يَطْبُهُ ١٠»

پیغمبر (علیه‌السلام) پزشکی نبود که در مطب بنشیند، زیرمیزی هم بگیرد، دوبرابر هم حساب کند، ده تا مشتری هم در ده دقیقه ببیند، خطش هم یک‌جور باشد که داروخانه‌ای‌ها بردارند برای خودشان در واتس‌آپ، در تلگرام، در ای‌تا، کانال تشکیل دهند، خط‌های ناخوانا را آنجا بگذارند که یکی بتواند بخواند. نه این‌جوری نباشد. پیغمبر (علیه‌السلام) کیفش دستش بود، این گوشی‌اش هم دستش بود، تب‌سنجش هم دستش بود، دنبال مریض می‌گشت. تک‌وتنها بلند شده، رفته طائف برای تبلیغ. بچه‌ها را، دیوانه‌ها را تهییج کردند، دنبال پیغمبر (علیه‌السلام) افتادند، سنگ‌بارانش کردند. پایش خونی شد، بدن مجروح شد، گرسنه، تشنه، نشسته دست به دعا بلند کرده است:

«اللَّهُمَّ ارْحَمْ هَؤُلَاءِ فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»

خدایا این‌ها نمی‌دانند، ترحمشان کن. نمی‌دانند، بر آن‌ها ببخش.

اگر شد شغل انبیایی، اگر شاگردپروری شد کار انبیایی، لوازم خودش را دارد و باید به آن لوازم در نظر بگیریم. یکی از آن لوازم این است، چون می‌خواهم دست دیگری را بگیرم، کار سختی است.

استقامت در شاگردپروری و مسئولیت خواص

قرآن چند سوره دارد؟

۱۱۴ تا. حالا قول مشهور است. ابن مسعود دو مورد آخری را جزء قرآن نمی‌دانست. یعنی سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» را می‌گفت معوذتین است. گفت امام حسن و امام حسین (علیهما‌السلام) مریض شدند اینها عوده است. جزو قرآن نیست؛ ولی مشهور ۱۱۴ تا سوره است.

یک سوره را پیغمبر (علیه‌السلام) فرمود من را پیر کرد:

«شَيْئَتْنِي هُوْدُ ۱۱»، هود من را پیر کرد.

چرا یا رسول‌الله؟

فرمود به‌خاطر یک آیه‌اش. آن آیه‌اش چیست؟

«فَاسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ ۱۲».

بایست و دیگران را هم بایست، بایست و دیگران را هم به استقامت وادار. بایست آن آسان است برای پیغمبر (علیه‌السلام)، اما اینکه رسول‌الله (علیه‌السلام) بیاید جمعی را نگه دارد، این سخت است.

مسئولیت خواص در شاگردپروری و جامعه

اخیراً مقام معظم رهبری چه فرمودند؟
فرمودند خواص باید جلوداری کنند در بحث انتخابات. خواص باید جلوداری کنند. باید قیام کنند برای خدا. خب، کار شد کار انبیایی و کار هم کار سختی است.

اگر گفتند «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ ۱۳»، معنایش همین است. اگر گفته شد «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل»، انبیای بنی اسرائیل یک اصطلاح است، موسی (علیه السلام) مراد نیست. مجموعه‌ای از انبیا هستند که این‌ها انبیای تابع‌اند، نبی مستقل نیستند. علما امت من افضل در روایات نداریم؛ ولی کانبیاء بنی اسرائیل داریم. علمای امت من مثل انبیای بنی اسرائیل‌اند. یعنی باید کار پیغمبری کرد و این کار پیغمبری ارزشمند است.

مرحوم آیت‌الله خزعلی و شاگردپروری

خدا رحمت کند، ما یک شخصیتی داشتیم که در انقلاب فوت کرد: مرحوم آیت‌الله خزعلی، حافظ قرآن، نهج‌البلاغه و صحیفه سجاده، یک خطیب روش خطابه‌اش هم مثل مرحوم آقای فلسفی بود.
من از خودش شنیدم. ایشان فرمودند: «من خدمت مرحوم امام رسیدم، دست امام را بوسیدم. ایشان شاگرد امام بود. به امام گفتم: آقا، یک معامله می‌خواهم امروز با شما بکنم. گفتند امام خندید و فرمودند: آقای خزعلی، سر پیری سوداگر شدی؟»

گفتم یک معامله می‌خواهم با شما بکنم. فرمودند خب بگو. گفتم آقا، تمام ثواب اعمال واجب و مستحب مال شما. ثواب یکی از آن اعلامیه‌ها که شما از نوفل‌لوشاتو می‌فرستادید ایران، سی و پنج میلیون نفر را به پا می‌داشت، مال من.

یک عالم فقیه این‌طور حرف می‌زند. این «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ»، این کار انبیایی کردن در شاگردپروری است.
فرمود تمام اعمال واجب و مستحب مال شما، ثواب یکی از آن اعلامیه‌ها که...

تأثیر امام خمینی (رحمه الله علیه) بر جامعه و شاگردپروری عام

شما می‌دانید. وقتی مرحوم امام فوت کرد، یک کتابی چاپ شد، به نظرم ارشاد چاپ کرد. راجع به اینکه بعد از فوت امام، افراد راجع به ایشان چه گفتند. من یک دور بادقت کتاب را خواندم، ببینم بهترین جمله را چه کسی گفته است؟

به نظرم رسید بهترین جمله، جمله وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا است. اسمش هم الان یادم رفته است. او گفته بود: «هنر این مرد این بود، مرحوم امام که کشوری را که سی و پنج میلیون تپه بود، تبدیل کرد به سی و پنج میلیون کوه آتشفشان.» آن موقع جمعیت ایران چقدر بود؟

سی و پنج میلیون بود. سی و پنج میلیون تپه را تبدیل کرده به سی و پنج میلیون کوه آتشفشان. این یعنی هنر شاگردپروری در مقیاس عام، این یعنی هنر شاگردپروری در مقیاس عام.
روایاتی که در حقیقت این بحث را دارد، فراوان است. من به همین یکی دو تا روایت اکتفا کردم.

شاگردپروری و بقای نوع بشر

سومین تعبیر از هویت شاگردپروری: این‌گونه بگوییم شاگردپروری به‌نوعی تلاش برای ابقای نوع بشر است.
اگر بحث تعلیم و تعلم و شاگردپروری نباشد، اصلاً بشر این سنخ موجود باقی نمی‌ماند. بگذارید اول روایاتش را بخوانم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«الْعِلْمُ حَيَاةٌ»، علم زندگی است.

«بِالْعِلْمِ تَكُونُ الْحَيَاةُ»، با علم زندگی رقم می‌خورد.

«إِكْتَسَبُوا الْعِلْمَ يَكْسِبْكُمْ الْحَيَاةُ»، دنبال علم بروید، زندگی روزی‌تان می‌شود.

«الْعِلْمُ نُحْيِي النَّفْسَ»، جان آدمی را علم زنده می‌کند.

«وَمُنِيرُ الْعَقْلِ»، عقل را نورانی می‌کند.

«وَمُمِيتُ الْجَهْلِ»^{۱۴}، جهل را از بین می‌برد.

نقش علم در مقابله با خطرات بشری

اصلاً ما یک باب داریم در حدیث شیعه: «العلم و الحیاء، ارتباط علم و زندگی چیست؟» واقعاً هم همین است.

شما فرض کنید. پزشک داریم الحمدلله در جمعمان. من از بعضی از پزشکان متخصص عفونی پرسیدم، در جریان ویروس کرونا که آمد، اگر با همین درصد واگیر، ویروس ابولا بود، چه می‌شد؟ کار دست اوست دیگر. حالا جای اینکه ویروس کرونا بیاید، ویروس ابولا می‌آمد. نود و هشت درصد کشته. به اتفاق گفتند جمعیت بشر یا نصف می‌شد یا یک‌سومش از بین می‌رفت. هشت میلیارد می‌شد پنج میلیارد. چه آمد مقابله کرد با ویروس کرونا؟

اگر آن ویروس می‌آمد، چه با آن مقابله می‌کرد؟

واکسن. واکسن یعنی علم، علم یعنی ابقا و این جز با شاگردپروری نمی‌شود.

اگر در فارسی گفته شده دانایی توانایی است، درست گفتند. این روایت را مقام معظم رهبری دو سه بار تا حالا خوانده‌اند. دو سه بار. «الْعِلْمُ سُلْطَانٌ»، علم قدرت است. «مَنْ وَجَدَهُ صَالًا»، هر کس داشته باشد یورش می‌برد. «مَنْ لَمْ يَجِدْهُ صَيِّلًا عَلَيْهِ»^{۱۵}. هر کس نداشته باشد بر او یورش می‌برند. این هم تعبیر سوم که بحث، بحث دانش است.

داستان آقای نجفی

آن وقت عجیب هست که گاهی وقت‌ها انسان باید از کسانی بیاموزد که اصلاً توقع ندارد. خدا رحمت کند بگویم یک جلسه تنوعی هم در آن ایجاد شود. ما در اصفهان یک آقای نجفی داشتیم. خیلی شوخ بود و خیلی حاضر جواب بود. خیلی حاضر جواب بود. از بزرگان هم بوده است. به او گفتند آقای نجفی تا حالا شده در جواب کسی بمانی، نتوانی جواب بدهی؟

گفت دو بار مانده‌ام، دو جا در جواب مانده‌ام. گفتند این دو جا کجا بود؟

گفت: یک جا ده دقیقه به اذان صبح راه افتادم بروم مسجد. مسجدی هم که ایشان نماز می‌خواند، بیست سی هزار اصفهانی می‌آمدند، بزرگ عالم شهر اصفهان بود. گفتم راه افتادم بروم مسجد آن موقع‌ها هم هوا تاریک بود. گفتم بین راه احساس کردم مثل اینکه پایم فرورفته در یک چیز نرمی. خوب دقت کردم دیدم به‌به، تگوطی بوده و کثافتی بوده است. کفش و جوراب و قبا و عبا همه را آلوده کرده است. خب قدیم بهداشت هم خیلی نبود. ایشان گفتند من ماندم چه کار کنم؟

برگردم خانه این کثافت‌ها را بشویم لباسم را عوض کنم، خب به نماز نمی‌رسم. بیست هزار نفر منتظر. همین جوری بروم، با این لباس‌ها نمی‌توانم نماز بخوانم. همین‌طوری ایستاده بودم مردم چه کار کنم، یک پیرزن اصفهانی رد می‌شد. گفت: حاج آقا نجفی؟

گفتم: بفرمایید.

گفت: خوب در خودتان فرورفتید. چه بگوید آدم اینجا. جوابی ندارد.

گفت جای دیگری که ما ماندیم، این بود که داشتیم می‌رفتیم، دیوانه‌ای جلوی ما را گرفت. اینکه می‌گویم از هر کسی باید آموخت، جلوی ما را گرفت. گفت پول بده. گفتم به تو پول بدهم؟

گفت آری.

گفتم مرد حسابی تو دیوانه‌ای.

گفت آقا را ببین، فقه شهر هست، از دیوانه نمی‌شود پول گرفت. نه به دیوانه نمی‌شود پول داد.

گفتم درست می‌گویی. یک دو تومان از جیبم در آوردم به او بدهیم، نگرفت. گفتم خب چرا نمی‌گیری؟

گفت الان گفتم از دیوانه نمی‌شود پول گرفت.

داستان ملاهاشم قزوینی

گاهی وقت‌ها این‌جوری هست. خدا رحمت کند در این شب مرحوم ملا هاشم قزوینی بود. آقای خامنه‌ای از او تعریف کردند. هم از آقا مجتبی قزوینی هم از ملا هاشم قزوینی، ایشان استاد مسلم رسائل و مکاسب بود. گفتند یک شب مکاسب مطالعه می‌کردم فردا تدریس کنم. رسیدم به یک کلمه نمی‌توانستم، نمی‌فهمیدم. شیخ انصاری نوشته بود وسط مکاسب: لکن. لکن چه کار می‌کند در بحث مکاسب محرمه؟ هر چقدر مطالعه کردم نفهمیدم. فردا هم می‌خواستیم تدریس کنیم. ایشان هم تدریسش یک بود. گفت عیالم آمد گفت بیا شام. گفتم مطالعه‌ام تمام شود می‌آیم. دوبرتبه آمد گفت بیا شام. گفتم این مطالعه‌ام تمام شود. گفت این چه مطالعه‌ای است این قدر طول کشیده است؟ گفتم شیخ یک چیزی گفته، نمی‌فهمم. گفت خانم من مکتب رفته بود. اصلاً سواد درست و حسابی نداشت. آمد گفت چه هست؟ گفتم اینجا شیخ نوشته لکن. گفت اینکه لکن است. گفت ما یک ساعت لکن را لکن می‌خواندیم. استاد ما می‌گفت چرا؟ خدای متعال می‌خواهد عجب من را نگیرد. ما در فلسفه می‌گوییم علم مجرد است. معلم هم فقط خداست. باقی اسباب و وسائل‌اند. علم مجرد است، معلم هم خداست و اگر نخواهد انسان...

شاگردپروری به عنوان عبادت

خب، چهارمین تعبیر که از هویت شاگردپروری می‌توانیم داشته باشیم، این است که تعلیم و تعلم و شاگردپروری عبادت است. نه تنها عبادت است، بلکه از بالاترین انواع عبادت است. من یک روایتش را بخوانم. فرمود:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»، فریضه یعنی چه؟ واجب، پس مباح نیست، مستحب هم نیست. بعد برای پیغمبر (علیه السلام) است روایت. فرمود: «بِهِ يُطَاعُ الرَّبُّ وَيُعْبَدُ». با علم خدا عبادت می‌شود، خدا اطاعت می‌شود.

«يُعَرَفُ الْحَلَالُ مِنَ الْحَرَامِ ۱۶». امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«تَعَالَمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَالَمَهُ حَسَنَةٌ، بِالْعِلْمِ يُطَاعُ اللَّهُ وَيُعْبَدُ». اصلاً عبادت خدا با علم صورت می‌گیرد.

«الْعِلْمُ يُعَرَفُ اللَّهُ وَيُوحَدُ ۱۷». توحید و معرفت خدا به وسیله علم {حاصل می‌شود}.

زاویه جدید عبادت در کتاب "مفاتیح الحیاء"

خب، من اینجا یک نکته را عرض بکنم. کتابی هست که آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) نوشته‌اند و تا الان بیش از صدبار چاپ شده است. همه‌تان این کتاب را دیده‌اید. مرحوم آقا شیخ عباس قمی کتاب نوشت مفاتیح الجنان، اسم کتاب استاد جوادی آملی چه بود؟ مفاتیح الحیاء. این کتاب یک مطلب بیشتر نمی‌خواهد بگوید، یک مطلب. می‌خواهد بگوید زاویه دید نود و هشت درصد مردم در مورد عبادت غلط است. الان شما یک میکروفن دستتان بگیرید، بروید مصاحبه میدانی. از این آقا، از این خانم پرسید عبادت چیست؟ می‌گویند: نماز بخوانیم، روزه بگیریم، حج برویم، حرم برویم، خمس بدهیم. تمام می‌شود، این است عبادت. حضرت آقای جوادی در مفاتیح الحیاء آمدند یک چهره دیگری از عبادت رقم زدند. الان شما نشستید، من نشستم، از اول صبح داریم عبادت انجام می‌دهیم. چرا؟

چون «التَّعْلِيمُ عِبَادَةٌ وَالتَّعْلَمُ عِبَادَةٌ وَمُدَارَسَةُ الْعِلْمِ عِبَادَةٌ». آن جمله مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله علیه) چه بود؟

فرمود: شب بیست و یکم و شب بیست و سوم ماه رمضان، شب قدر: «وَمِنْ أَحْيَاءِ هَاتَيْنِ اللَّيْلَتَيْنِ بِمَذَاكِرَةِ الْعِلْمِ فَهُوَ أَفْضَلُ ۱۸».

بجای "بک یا الله"، اگر به مذاکره علم پرداختی، این فضیلتش بیشتر است؛ لذا همه جا سعی می شود اول سخنرانی بیاید، یک مقداری سخنرانی بکند، علم مردم را بیاورد بالا، بعد بک یا الله.

ضرورت بصیرت در عبادت و نقش علم

سرّش هم مشخص است. سرّش این است که عبادت بدون بصیرت، دور می کند. علم نزدیک می کند. تعبیر روایت این است: «الْعَامِلُ بِلَا بَصِيرَةٍ»، خیلی تند است، خیلی تعبیر تند است،

«الْعَامِلُ بِلَا بَصِيرَةٍ كَالْحِمَارِ الطَّاحُونَةِ».

من دیدم بودم حمار طاحونه را. دور این ستون، مثلاً فرض کنید این هایی که قدیم داروهای گیاهی داشتند، دارو را باید خرد می کردند، دستگاه نبود. دارو را می ریختند، یک یابویی چیزی دور این ستون می گشت. برای اینکه بگردد، چشم هایش را می بستند.

بیچاره آخر شب خیال می کرد صد کیلومتر راه رفته، چشمش را باز می کرد، می دید سر جایش است. تعبیر روایت این است: اگر کسی عمل کند بدون بصیرت، «كَالْحِمَارِ الطَّاحُونَةِ»، چون بصیرت ندارد تقریباً نود درصد کسانی که... با همین تأکید، نود درصد کسانی که در جنگ نهروان کشته شدند، جای سجده داشتند، پینه داشتند، حافظ قرآن بودند، اما چه نداشتند؟

بصیرت، علم؛ لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کار خودش افتخار می کند، یک جا، در نهج ببینید. فرمود: «أَنَا فَقَاتُ عَيْنِ الْفِتْنَةِ»، من بودم که توانستم چشم فتنه را در بیاورم. کی می توانست جلوی خوارج بایستد؟

با آن جای سجده ها، با آن قرائت قرآن ها، بصیرت نبود. تعلیم و تعلم باید عبادت در نظر گرفته بشود. ما می دانیم: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۱۹» جن و انس آفریده شدند برای عبادت و از این مطلب بگذریم.

شاگرد پرووری و فراتر از انتقال معلومات

در این تعبیّرات جدیدی ها من دیدم بعضی ها این جوری تعریف کردند. پنجم: گفتند شاگرد پرووری را می توان آگاهی و حساسیت معلم نسبت به نقش تربیتی خویش دانست و تلاش برای ایجاد رابطه ای مستمر، سازنده، الهام بخش و فراتر از انتقال معلومات، به شماری از شاگردان مستعد به منظور هدایت آن ها به سمت ارزش های متعالی.

گفتند من باید با شاگردانم، نه همه، با بعضی خوش ذهن ها، یک ارتباطی بگیرم فراتر از انتقال معلومات به منظور پرورش. نمی پذیریم. ما معتقدیم شاگرد پرووری محدوده ندارد.

این گونه نیست که شاگرد پرووری یعنی نخبه پرووری. نخیر، معنای شاگرد پرووری را عام می دانیم.

این گونه نیست که شاگرد پرووری کاری باشد فقط توسط استاد رقم بخورد.

عرض کردم: شاگرد در آن نقش دارد، داده در آن نقش دارد، فرهنگ عام در آن نقش دارد، فرهنگ خاص در آن نقش دارد. در ژاپنی که فرهنگ کار در حدی است که عده ای در اثر کثرت کار می میرند.

این قدر کار می کند، می کند که جان از تنش درمی آید و در مترو از هر ده نفر، نه نفر دارند مطالعه می کنند، آنجا فرهنگ شاگرد پرووری یک گونه رقم می خورد.

در کشوری که میانگین درصد مطالعه در هفته، بیست دقیقه است، به گونه دیگری باید رقم بخورد. در این گونه تعریفات، عمدتاً تأکید شده بر اینکه ما فقط ببینیم استاد باید چگونه شاگرد پرووری کند. این گونه نیست. می رسم،

خواهیم گفت شاگرد نقش دارد. ده دوازده کار شاگرد باید انجام دهد که شاگردپروری درست رقم بخورد.

ابطه مستمر در شاگردپروری و نقش استاد

یک تعبیری داشتند در این تعریف، گفتند رابطه مستمر. این رابطه مستمر را من یک توضیحی باید بدهم و آن اینکه این جمله حضرت آقای جوادی، جمله درستی است. فرمودند: "از زمانی به بعد، انسان هر چه بیشتر درس شرکت کند، به جای اینکه استادتر شود، شاگردتر می شود." استاد باید این هنر را داشته باشد، شاگرد را استاد کند، پیوراند. این قدر ما در اشعار حافظ بر این مطلب تأکید داریم که: "بکوش که روزی، پسر روزی پدر شوی." خودت بیایی بالا و بتوانی اظهارنظر داشته باشی. پس تعریف، تعریف خوبی بود؛ اما خالی از نقد هم نبود.

شاگردپروری؛ فراتر از دانش های نظری

من آخرین مورد را عرض بکنم. نوشته اند شاگردپروری یک کنش و فرهنگ آگاهانه است که یک مربی، معلم یا استاد با کاربست تمهیداتی برنامه ریزی شده، طی فرایندی نظام مند، فراگیران را گونه ای تربیت کند تا افرادی متخلق، کارآمد و متخصص بار آمده و برای نقش های متناسب علمی در جوانب انسانی ایفای نقش نمایند. حرف، حرف درستی است، ولی تأکید بر این شده، تعبیر بر این شده که گویا فقط شاگردپروری مربوط به دانش های نظری است. این گونه نیست. «التَّجَرُّبَةُ فَوْقَ الْعِلْمِ ۲۰»

ما شاگردپروری را در مهارت ها هم جاری می دانیم و باز متأسفانه عمده تأکید بر عملکرد خود استاد است و حال اینکه این گونه نیست. دیگر ارکان هم در این زمینه نقش دارند.

جمع بندی بحث شاگردپروری

من از بحث اولم گذشتم. شش تا نورافکن به بحث شاگردپروری انداختیم، از زوایای مختلف دیدیم:

۱. کار انبیایی است؛

۲. عبادت است؛

۳. من دیگر من است.

برای اینکه یک مقداری این مقوله را بهتر بشناسیم.

ارکان شاگردپروری و نقش استاد

خب، آمدیم سراغ ارکان شاگردپروری. ما یک چند دقیقه دیگر تمام می کنیم ان شاء الله. دست من نبود، امر کردند ما به یک ربع آخر رسیدیم. شما ان شاء الله بر ما ببخشید. ارکان شاگردپروری را این ها دانستیم:

۱. استاد؛

۲. شاگرد؛

۳. داده.

این سه مورد را بیشتر مورد تأکید قرار می دهیم.

لزوم متعلم ماندن استاد برای شاگردپروری

ما در ارتباط با استاد، برای اینکه شاگردپروری اتفاق بیفتد، این لوازم را در نظر گرفته ایم.

یک: متعلم و متربی ماندن، یک استاد موفق کسی است که ز گهواره تا گور دانش بجوید. من استادم برای این صد تا دانشجو، اما خودم باید شاگردی کنم برای مافوقم.

یک موقع من خدمت استادمان حضرت آیت الله جوادی آملی مطلبی عرض کردم، خب ایشان خیلی باحیا است، خیلی باحیا است. این مطلب را که گفتم، ایشان عرق شرم بر پیشانی اش نشست، واقعاً پیشانی عرق کرد. به ایشان عرض کردم:

“آقا می خواهم بروم به حوزه علمیه قم پیشنهاد بدهم، هر هفته تعدادی از طلاب فاضل جوان را بیاورند خدمت شما.”

ایشان فرمودند:

“به چه منظوری؟”

عرض کردم:

“برای اینکه بفهمند هنوز چقدر بی سوادند.”

فهمیدن اینکه هنوز چقدر بی سوادند.

توصیه های بزرگان درباره یادگیری مداوم

آیت الله جوادی آملی راجع به آقای بروجردی می فرمودند:

“هر کس با هر درجه علمی آمد خدمت آقای بروجردی (رحمة الله علیه)، لنگ انداخت، زانو زد. و همچنین می فرمودند:

“هر کس با هر درجه علمی آمد خدمت آیت الله علامه طباطبایی (رحمة الله علیه)، زانو زد.”
بنده استاد هستم، استاد تمام هم هستم. درست. اما مُلاتر از من هست. از میراث مکتوب که می توانم استفاده کنم. اصلاً یکی از توصیه های اساتید ما این بود، می فرمودند:

“دیدید وزنه برداران را، کشتی گیران را؟

می گویند آقا وزن شصت تا هفتاد، هفتاد تا نود، نود تا صد، از صد که می شود، می شود سنگین وزن. صد و بیست کیلو، صد و بیست و پنج کیلو، همه هم عضله، یک مثقال چربی ندارد.”
اساتید ما می فرمودند:

“سعی کنید در عالم علم کشتی بگیرید با سنگین وزن ها کشتی بگیرید.”

یادگیری مستمر در علوم مختلف

آیت الله جوادی آملی می فرمودند ما در فلسفه با چه کسانی کار داریم؟
ابن سینا، فارابی، ملاصدرا، میرداماد، شیخ اشراق (رحمة الله علیهم). در تفسیر با چه کار داریم؟
فخر رازی، طوسی، صاحب مجمع البیان طبرسی (رحمة الله علیهم)، با اینها کار داریم. من بر فرض، عرض کردم آیت الله هستم. مراجع تقلید ما (اعزه روحانی هستند بهتر از من می دانند) که بهترین درس خارج ها را می گفتند، خودشان با همگان خودشان می نشستند، نهایتاً الدرایه مرحوم کمپانی را مباحثه می کردند. یعنی هنوز دارد درس می گیرد.

من اگر بخوام شاگردپرور باشم، باید این تعلم را تا آخر عمر داشته باشم.

ضرورت اشتیاق به علم و هشدار ابن سینا

تعبیر جناب ابن سینا چه بود؟

فرمود: “اگر کسی یک روزی احساس سیری از علم کرد، برود قبرستان قبرش را بکند، برود داخل قبر. این دیگر انسان نیست.”

احساس سیری کرد و با خود گفتیم که ما که دیگر صد تا مقاله زیر نظر ما گذرانده اند، الحمدلله دویست تا شاگرد پرورش داده ایم، پنجاه تا کتاب نوشتیم، صد تا مقاله علمی، حالا دیگر یادگرفتن تمام شد.

دو واژه ای که در دین نداریم: فارغ التحصیل و بازنشسته

دو واژه را آیت الله جوادی می گفتند از بدترین واژه ها است و ما در دین این دو واژه را نداریم. حالا ما ساختیم؛ ولی دینی نیست:

۱. فارغ التحصیل؛

۲. بازنشسته.

فارغ التحصیل یعنی چه؟

مگر انسان فارغ التحصیل می شود؟

تا لحظه آخر باید بیاموزد، یاد بگیرد. مگر انسان بازنشسته می شود؟

ممکن است نروی دانشگاه، تدریس نکنی، اما داری تحقیق علمی ات را می کنی، داری تأمل می کنی.

کانت ده سال اندیشید و بعد نوشت و این قدر زیبا نوشت. دوره تأملات، فارغ التحصیلی نداریم، بازنشستگی هم به این معنا نداریم.

اخلاص و عدم ریا در شاگرد پروری

هر کاری که انسان می کند، اگر برای خدا باشد، رشد می کند. اگر برای خدا نباشد، رشد نمی کند. دو باب داریم، من یکی دو روایت بخوانم، بحث تمام شد. در این دو باب، اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) فرمودند:

اگر کسی برای خدا یاد بگیرد چه می شود؟

اگر برای خدا یاد نگیرد چه می شود؟

برای خدا یاد بگیرد، امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَعَمِلَ لِلَّهِ وَعَلَّمَ لِلَّهِ دُعِيَ فِي الْمَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ عَظِيمًا ۲۱».

نیت یادگیری؛ برای خدا یا دنیا؟

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«الْعَالِمُ إِذَا أَرَادَ بِعِلْمِهِ وَجْهَ اللَّهِ، هَابَ كُلُّ شَيْءٍ ۲۰».

انسان دانشمند اگر برای خدا یاد بگیرد، بیاموزد، همه چیز از او حساب می برد.

«وَإِذَا أَرَادَ بِكَزْرِ الْكُفْرِ هَابَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ۲۲».

اگر دنبال دنیا باشد، از هر چیزی می ترسد.

خب به این اکتفا کنم، برویم سراغ من تعلم لغیر الله. کسی برود سراغ آموختن، یاد گرفتن، دنبال مدرک است، دنبال درآمد است، دنبال موقعیت اجتماعی است، دنبال کاندیدا شدن است، دنبال اینکه کار برای خدا باشد، نیست.

شاید پانزده روایت اینجا ذکر شده است. بعضی اش را بخوانم.

فرمود: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لَغَيْرِ الْعَمَلِ فَهُوَ كَالْمُسْتَهْزِئِ بِرَبِّهِ ۲۳».

بخوانی نه به خاطر عمل برای خدا، مثل این است که بروی به خدا استهزاء می کنی. فرمود:

«مَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَعَمِلَ بِهِ نَجَا، وَمَنْ أَرَادَهُ بِالدُّنْيَا فَهُوَ هَزْءٌ ۲۴».

برای دنیا، حظ تو همان دنیا است. آن طرف خبری نیست.

تفاوت یادگیری برای خدا و یادگیری برای دنیا

اینکه فرشته ها بیایند، بال خود را زیر پروبال تو باز کنند، برای تو استغفار کنند، در ملکوت تو را انسان بزرگی بدانند، این خبرها دیگر نیست.

آن چیزی که می خواستی به آن برسی، رسیدی. حقوق ثابت می خواستی، به آن رسیدی. یک شهرتی می خواستی، پیدا کردی. یک احترامی از دیگران می خواستی، داری.

اما اگر الله نباشد، در بعضی از روایات دارد:

«لَمْ يَجِدْ عَرْفَ الْجَنَّةِ ۲۵».

بوی بهشت را در روز قیامت، این نمی شناسد.

و تعبیرات در این زمینه زیاد است. من به همین مقدار اکتفا کنم.

شاگردپروری باید برکت داشته باشد

پس اگر بخواهیم شاگردپرور باشیم، باید کارمان برکت داشته باشد. برای برکت باید اهل اخلاص باشیم، کار را برای خدای متعال انجام دهیم. اگر کار برای خدا شد، خیلی دیگر متفاوت است.

مرحوم آقای هیدجی و تجربه‌ای عجیب

خدا رحمت کند، خدا رحمت کند، باز هم خدا رحمت کند، مرحوم آقای هیدجی (رحمه‌الله علیه) را. در مدرسه علمیه بود، هر کس هر درسی از او می‌خواست، می‌گفت.

۱. شرح امثله می‌خواستند، می‌گفت؛

۲. سیوطی می‌خواستند، می‌گفت؛

۳. کفایه می‌خواستند، می‌گفت.

آن وقت این است که دستش را گرفتند. چگونه دستش را گرفتند؟ به این کیفیت دست را گرفتند. ایشان فلسفه می‌گفت، در فلسفه یک بحثی داریم تحت عنوان اینکه آیا ما موت اختیاری داریم یا نه؟

این زندگی پس از زندگی را دیده‌اید یا نه؟

این زندگی پس از زندگی را دیده‌اید دیگر در تلویزیون. مرگ اختیاری داریم یا نه؟

در سلوک و عرفان که واضح است، ما مرگ اختیاری داریم.

ما یک رفیق داریم قم، مدرسه معصومیه بود، آقا ادریس. این بنده خدا مرگ اختیاری داشت. بار اول که نفس از بندش کنده شده بود، بدن سرد شده بود، مادر ترسیده بود، زنگ زده بود اورژانس. اورژانس هم آمده بودند، این نفس برگشته بود به بدن. بلند شده بود ایستاده بود، می‌گفت این اورژانسی‌ها فرار کردند. خلاصه زنده شدیم دومرتبه، به این می‌گوییم مرگ اختیاری، در سیروس‌سلوک مطرح است.

مرحوم هیدجی در درس به طلاب گفته بودند مرگ اختیاری یعنی چه؟

این حرف‌ها چیست؟

نفس وقتی کنده شد، رفته دیگر، معنا ندارد مرگ اختیاری. معنا ندارد مرگ اختیاری. در این حرف‌ها بودند، هر چه طلاب می‌گفتند آقا در عرفان گفتند. در سلوک گفتند. نخیر این حرف‌ها نیست. خود مرحوم هیدجی نقل می‌کند: شب داشتم مطالعه می‌کردم، در اتاق باز شد، یک پیرمردی وارد شد در مدرسه. تا نشست گفت: جناب شیخ سلام!

گفتم: علیکم‌السلام. گفت: مرگ اختیاری به شما چه ربطی دارد؟

می‌گفت من دیدم این به‌صورت کشاورز است انگار. گفتم عمو به تو چه ربطی دارد؟ ما درس خواندیم، نجف دیدیم، حوزه دیدیم، فلسفه خواندیم، عرفان خواندیم، تو را چه سننه (مربوط است). ایشان فرمودند این پیرمرد گفت یعنی تو مرگ اختیاری را قبول نداری؟ گفتم نه که قبول ندارم محال است.

گیوه‌هایش را گذاشت زیر سرش گفت: بسم الله الرحمن الرحیم و مرد. مرحوم هیدجی می‌گفتند: "من خیال کردم این دارد بازی می‌کند. آمدم نبضش را گرفتم، دیدم نه مرده است. گوشم را گذاشتم لب دهنش، دیدم نفس نمی‌کشد."

پریدم وسط مدرسه، طلبه‌ها را خبر کردم. گفتم: بیایید که بیچاره شدیم، فردا حکومت ما را می‌گیرد، می‌گوید یک نفر را آوردید در حجره کشتید. طلبه‌ها آمدند و برگه آوردند و نامه نوشتیم و استشهادیه پر کردیم: "بابا، این خودش آمده مرده!"

رفتیم از مسجد کنار مدرسه، تابوت گرفتیم و آوردیم. تابوت را گذاشتیم. آمدم بلندش کردیم، او را بگذاریم در تابوت، بلند شد نشست گفت: سلام‌علیکم. رو کرد به مرحوم هیدجی گفت: حالا قبول کردی؟

گفتم: ای بر پدرت... قبول کردم، ولی آخر این چه جور باوراندن من بود؟

فرمودند ببینید غیر از درس و بحث و مباحثه، نماز شب لازم است، روزه مستحبی لازم است، قرائت قرآن لازم است، مراقبه لازم است، محاسبه لازم است، توجه لازم است. همه‌اش درس و بحث نیست.

طلاب می‌گویند بعد از او، مرحوم هیدجی زندگی‌اش تغییر کرد، سبک‌زندگی‌اش تغییر کرد. آن‌قدر تغییر کرد

که شب فوتش طلبه‌ها را جمع کرد، شیرینی خریده بود، آجیل خریده بود، به این‌ها می‌داد، می‌خوردند. جوک می‌گفت، می‌خندیدند. هر چه می‌گفتند استاد، فردا کلاس است، می‌گفت: «حالا یک امشبى است.»

صبح آمدند دیدند یک پارچه سفیدی کشیده روی سرش: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

وصیت‌نامه‌اش را پیدا کردند، نوشته بود: «هیچ‌کس بر من گریه نکند، من رفتم در خدمت حبیبم. یک مقدار پول پیش خادم دارم، پول را بگیرید، سور و ساتی به پا کنید، ختم هم برای من بگیرید.»

حقیقت کار برای خدا و تأثیر آن

ببینید کسی که الله کار می‌کند، حتی اگر خطی داشته باشد، حتی خط علمی، دستش را می‌گیرند. ابن‌سینا نابغه نوابغ عالم است، اعتقاد من این است، یعنی در تمام نوابغ عالم، ابن‌سینا یک‌سروگردن از نوابغ بالاتر است. خودش نوشته: «هر کجا مسئله‌ای بر من مشکل شد، توضأت، وضو گرفتم، رفتم مسجد جامع، دو رکعت نماز خواندم، متوسل شدم به پروردگار، شبهه علمی من حل شد.» این را می‌گویند هویت علم و دانش و شاگردپروری. اطاله شد، ان‌شاءالله باقی مباحث در خدمتتان خواهیم بود.

«صَلُّوا عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ!»

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.»

فهرست منابع

۱. پاینده، ابوالقاسم. ۱۳۸۲. نهج الفصاحة: مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (ص) با ترجمه فارسی بانضمام فهرست موضوعی در آخر کتاب و مقدمه‌ای جامع از زندگی محمد (ص). ۱ ج. تهران - ایران: دنیای دانش. ص ۳۸۹.
۲. سوره صفات، آیه ۶.
۳. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامية. ج ۱، ص ۳۲.
۴. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۳۶۶-۱۴۰۷. نهج البلاغة (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة. ص ۴۹۶.
۵. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، آمدی، عبدالواحد بن محمد، و رجایی، مهدی. ۱۴۱۰-۱۹۹۰. غرر الحکم (تصحیح رجایی). ۱ ج. قم - ایران: دار الکتب الإسلامية. ص ۶۰.
۶. سوره روم، آیه ۱۹.
۷. روایت در منابع یافت نشد. روایت مشابه: شهید ثانی، زین الدین بن علی. ۱۴۳۱-۲۰۱۰. منیه المريد. ۱ ج. بیروت - لبنان: مؤسسه التاريخ العربی. ص ۱۰.
۸. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۳۶۶-۱۴۰۷. نهج البلاغة (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة. ص ۴۳.
۹. کاشانی، فتح الله بن شکرالله. ۱۳۳۶. تفسیر کبیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین. ۱۰ ج. تهران - ایران: کتابفروشی و چاپخانه محمدحسن علمی. ج ۹، ص ۲۰۶.
۱۰. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، آمدی، عبدالواحد بن محمد، و رجایی، مهدی. ۱۴۱۰-۱۹۹۰. غرر الحکم (تصحیح رجایی). ۱ ج. قم - ایران: دار الکتب الإسلامية. ص ۴۳۷.
۱۱. ابن بابویه، محمد بن علی، و غفاری، علی اکبر. ۱۴۱۶-۱۳۷۴. الخصال. ۲ ج. قم - ایران: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی. ج ۱، ص ۱۹۹.
۱۲. سوره هود، آیه ۱۱۲.
۱۳. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامية. ج ۱، ص ۳۴.
۱۴. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، آمدی، عبدالواحد بن محمد، و رجایی، مهدی. ۱۴۱۰-۱۹۹۰. غرر الحکم (تصحیح رجایی). ۱ ج. قم - ایران: دار الکتب الإسلامية. ص ۲۴.
۱۵. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ابراهیم، محمد ابوالفضل، و ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله. ۱۳۶۳-۱۴۰۴. شرح نهج البلاغة (ابن أبی الحدید). ۲۰ ج. قم - ایران: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی (ره). ج ۲۰، ص ۳۱۹.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن، و بنیاد بعثت. واحد تحقیقات اسلامی. ۱۴۱۴-۱۳۷۲. الأمالی (للطوسی). ۱ ج. قم - ایران: دار الثقافة. ص ۴۸۸.
۱۷. ابن بابویه، محمد بن علی، و کمره‌ای، محمدباقر. ۱۳۷۶. الأمالی للصدوق. ۱ ج. تهران - ایران: کتابچی. صص ۶۱۵ و ۶۱۶.
۱۸. ابن بابویه، محمد بن علی، و کمره‌ای، محمدباقر. ۱۳۷۶. الأمالی للصدوق. ۱ ج. تهران - ایران: کتابچی. ص ۶۴۹.

۱۹. سوره ذاریات، آیه ۵۶.
۲۰. ربانی، محمد حسن. ۱۳۹۰. فرهنگ نامه امثال و واژگان گزاری. ۱ ج. مشهد مقدس - ایران: محمد حسن ربانی. ص ۵۷۶.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن، و بنیاد بعثت. واحد تحقیقات اسلامی. ۱۴۱۴-۱۳۷۲. الأملی (للطوسی). ۱ ج. قم - ایران: دار الثقافة. ص ۴۷.
۲۲. متقی، علی بن حسام‌الدین. ۱۴۳۱-۲۰۱۰. كنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال. ۱۶ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی. ج ۱۰، ص ۱۵۱.
۲۳. همان، ج ۱۰، ص ۱۲۴.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن، مفید، محمد بن محمد، خراسان، حسن، و آخوندی، علی. ۱۳۶۵. تهذیب الأحكام فی شرح المقنعة للشيخ مفید. ۱۰ ج. تهران - ایران: دار الكتب الإسلامية. ج ۶، ص ۳۲۸.
۲۵. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. ۱۴۳۱-۲۰۱۰. منیه المريد. ۱ ج. بیروت - لبنان: مؤسسه التاريخ العربی. ص ۲۵.
۲۶. سوره بقره، آیه ۱۵۶.